

طبقه کارگر و مساله "کنترل کارگری"

بخش دوم

سی ام دی ماه هشتاد و شش

جمعی از فعالین کارگری

طرح های کورپوراتیویستی (ادغام گرایانه) تحت عنوان کنترل کارگری

در چند دهه اخیر، بحث کنترل کارگری از يك زاویه دیگر (با اهداف اساسا سیاسی) از سوی دولت های بورژوایی نیز مطرح شده است. این در واقع، همان سیاستی است که از آن تحت عنوان کورپوراتیویسم یا مشارکت دادن و ادغام کردن بخش هایی از جامعه در فرایند پیشبرد سیاست های طبقه حاکم یاد می شود. شاید اولین نمونه مشهور این کار را (البته بعد از طرح ارائه شده به مجلس ایتالیا که مورد نقد گرامشی قرار گرفت) میتوان در یوگسلاوی دوران تیتو پیدا کرد. دولت یوگسلاوی نام این برنامه را خودگردانی گذاشته بود. از نظر ایدئولوژیک و سیاسی، یوگسلاوی تیتو کماکان به نقاب سوسیالیستی نیاز داشت. در عین حال تلاش می کرد "سوسیالیسم" خود را به عنوان چیزی متفاوت و دمکراتیک تر از نظام حاکم بر بلوک شوروی تصویر کند. سیستم خودگردانی به دولت اجازه می داد، بخشی از کارگران را به بوروکرات های کارگری و صاحب امتیاز تبدیل کند و یک پایگاه با ثبات برای خود در مراکز کار ایجاد کند. در شرایطی که ارتباطات اقتصادی یوگسلاوی با بلوک غرب رو به افزایش بود و فشار بلوک شوروی بر آنها نیز افزایش می یافت، این نوع از سازماندهی کار می توانست از لحاظ مشروعیت سیاسی و تحکیم ایدئولوژی طبقه حاکمه در جامعه کارساز باشد. و همزمان با تبلیغ و تحسین بورژوازی غرب که از نظر سیاسی و ایدئولوژیک به دنبال تضعیف و ضربه زدن به الگوی شوروی بود روبرو شود. این طرح به مراتب موثرتر از شیوه هایی نظیر **"سهم کردن کارگران در سود کارخانه ها"** بود که از سوی حکومت شاه در ایران جلو گذاشته شد. البته ناگفته نماند که شاه هم تا حدی به کارایی سیستم خودگردانی در یوگسلاوی پی برده بود و از آن تعریف می کرد.

اگر بخواهیم بحث کورپوراتیویسم را در يك چارچوب بزرگتر قرار دهیم و به جوهر آن یعنی کنترل ایدئولوژیک و سیاسی نیروی کار (که هیچ ربطی به کنترل کارگری ندارد) بپردازیم، حتی می توان گفت که سیاست «سه جانبه گرایي» تحت مدیریت سازمان جهانی کار نیز در همین چارچوب می گنجد. با این تفاوت که این سازمان در پی سازماندهی يك کورپوراتیویسم جهانی است و تشکیل قشر ممتاز و بورژوا زده کارگری را در مقیاس جهانی تقویت و تشویق می کند. البته در مواردی نظیر جمهوری اسلامی که سیاست اش تا به امروز سرکوب هر شکلی از تشکل غیر حکومتی کارگران بوده، و طرح های ضد کارگری اش را از طریق تشکل های سرکوبگر و رسوایی نظیر خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار پیش می برد، کورپوراتیویسم کارگری جان نگرفته است.

اما در ونزوئلا هوگو چاوز این طرح جایگاه مهمتر یا حداقل پر سر و صداتری را به خود اختصاص داده است. مطالعه چند نمونه برجسته و به اصطلاح **"گل سرسبد"** کمیته های کنترل کارگری در ونزوئلا به روشنی ماهیت و

منظور از این اقدام را به ما نشان می دهد. در شرایط ویژه و پر تلاطمی که بعد از به قدرت رسیدن چاوز در سال ۱۹۹۸ و سپس کشمکش های میان جناح وی با آن بخش از بورژوازی که شریک و تحت الحمایه امپریالیسم آمریکا است، چرخ بسیاری از کارخانه ها از کار افتاد. بخشی از سرمایه داران خصوصی سرمایه های خود را از کشور خارج کردند و کارگران در معرض بیکاری قرار گرفتند. در صفوف طبقه کارگر نیز يك انشعاب سیاسی صورت گرفت. برای مثال بخش بزرگی از کارگران صنعت نفت ونزوئلا که نقش محوری در اقتصاد دارد در اعتصاب بزرگی که در سال ۰۳ - ۲۰۰۲ برای کنار زدن چاوز به راه افتاده بود شرکت کردند. بعد از شکست این اقدام که از پشتیبانی آمریکا برخوردار بود، حکومت در صنعت نفت دست به يك تصفیه سیاسی زد و ۱۸۰۰۰ نفر از ۴۶۰۰۰ کارگر شرکت نفت را اخراج کرد. حکومت چاوز به ایجاد کمیته های کارگری طرفدار خود در کارخانه ها پرداخت. به موازات این کار، طرح های فقرزدایی با تکیه به پول نفت در برخی محلات فقیرنشین به راه انداخته شد که هدف مرکزی آن جلب پشتیبان برای حکومت بود. اما کمیته های کارگری در کارخانه های عمدتاً متوسطی که بی صاحب رها شده بودند و یا صاحبانشان در صدد فروش آنها بودند، با کمک و پشتیبانی دولت، شکل هایی از مدیریت کارگری یا کنترل کارگری را در مشارکت با دولت به وجود آوردند. تولید از سر گرفته شد. ظاهر قضیه این بود که ابتکار عملی از پایین برای مقابله با خطر بیکاری و رکود اقتصادی صورت گرفته است. اما در واقع، این يك شکل از سازمان دهی شبه نظامی در حمایت از چاوز در مقابل تهدیدهای مخالفان و رقبایش هم بود. برای مثال، در مواردی همین کمیته های کارخانه توسط دولت مسلح شدند و برای در هم شکستن مقاومت و خرابکاری طرفداران جناح رقیب در وزارت نیرو که برق کارخانه ها را قطع می کردند حرکت کردند. يك کار دیگر این کمیته ها، کمک به حکومت در سازماندهی شکل های کمک اجتماعی در محلات پیرامون کارخانه خود بود. یعنی کارگران را در سیستمی شبیه به صدقات و جشن عاطفه ها در ایران سازمان می دادند. و کمیته کارخانه از سود تولیدات خود، دفتر و مواد ارزان می خرید و در محلات فقیرنشین توزیع می کرد. یا اجناس تولید شده را در تعاونی های محلی با قیمت ارزان عرضه می کرد. این اقدامات البته در کوتاه مدت تاثیرات مثبتی برای حکومت چاوز داشته اما با نوسانات ناگزیر در عرصه اقتصاد و شرایطی که ارتباطات ناگزیر با بازار جهانی در زمینه تهیه مواد اولیه و سیستم توزیع و قیمت گذاری بین المللی و رقابت با کالاهای مشابه پدید می آورد، بی ثباتی به این واحدهای تولیدی راه می یابد و اثرات خود را بر جای می گذارد.

در اینجا فرایند ایجاد تعاونی های کارگری در ونزوئلا و تصویر کلی "کنترل کارگری" در آن کشور را با ذکر چند نمونه به شما نشان می دهیم. در ماه ژوئیه ۲۰۰۵ چاوز از احتمال مصادره ۱۳۶ کارخانه تعطیل شده صحبت کرد. ولی از آنجا که حکومت چاوز از نظر طبقاتی متعهد است در چارچوب حقوقی قانون اساسی بورژوازی و قوانین سرمایه داری فعالیت کند شعار مصادره را کنار گذاشت. بند ۱۱۵ قانون اساسی جدیدی که چاوز به تصویب رسانده، حق مالکیت را تضمین می کند و به دولت فقط در صورتی حق مصادره می دهد که "به نفع عموم یا جامعه" باشد و فقط باید "به شکل باز خرید عادلانه و به موقع" انجام گیرد. بر همین مبنا، حکومت مذاکره بر سر انتقال مالکیت شرکتها در حال تعطیلی را آغاز کرد. يك سرمایه کلان به بازپرداخت قروض خارجی و به راه انداختن مجدد تولید اختصاص یافت و مالکیت شرکتها به تعاونی های کارگری انتقال پیدا کرد. دولت اعلام کرد که اول از مدیریت

مشترك دولت - كارگران شروع می کنند و رفته رفته سهم دولت كم خواهد شد. این شكل رسمی پدیده "كنترل كارگری" در ونزوئلا در قالب همکاری و مشاركت دولت با بخشی از كارگران است. اما محتوای این پدیده و نتایجش را باید با نگاهی نزدیکتر به نمونه ها دریافت.

دريك بنگاه دولتی تولید آلومینیوم كه «آلكازا» نام دارد و ۲۷۰۰ كارگر را در برمی گیرد، از سال ۲۰۰۴ يك تعاونی تحت مدیریت مشترك كارگران با دولت تشكيل شد. سهم دولت در این تعاونی در حال کاهش است، اما رئیس این نهاد از كاركنان آلكازا نیست! او تنها کسی است كه از خارج شركت آمده و نماینده دولت است. این شخص طی مصاحبه ای ادعا کرده كه حضور او ضامن موفقیت در گذار به مناسبات "سوسیالیستی" است. به ادعای او فرق سوسیالیسم در ونزوئلا با شوروی در اینست كه در آنجا همه چیز ملی شد ولی مدیریت، كارگری نشد. در حالی كه در ونزوئلا، سوسیالیسم "از پایین" و از راه مدیریت مشترك دولت با كارگران (البته به ریاست دولت) برقرار خواهد شد. این صرفاً يك كاریكاتور عوامفریبانه از كنترل كارگری و از سوسیالیسم است. در يك كارخانه تولید رب گوجه فرنگی به نام «كائیگا» كه ۵۸ كارگر دارد، مدیریت خصوصی چون منفعتی در ادامه كار نداشت تصمیم گرفت گوجه فرنگی های انبار شده را بفروشد. كارگران فهمیدند و خواهان به عهده گرفتن مدیریت شدند. حكومت به آنها كمك مالی داد تا مواد اولیه را بخرند. مالکیت به تعاونی كارگران منتقل شد. در حال حاضر توزیع محصولات این كارخانه به دست دولت است كه آنها را در فروشگاه های زنجیره ای دولتی به فروش می رساند. این نمونه از تعاونی كارگری در يك كارخانه نسبتاً كوچك و بی اهمیت در كارکرد کلی سرمایه داری ونزوئلا تشكيل شده است. بنابراین از نظر دولت، كنترل دولتی بر فرایند تولید آن علی السویه است. در عین حال، فروش محصولات عملاً در انحصار دولت است. این "امتیاز" كه محصولات كارخانه، خریدار ثابتی به نام دولت دارد می تواند به نقطه ضعف اساسی آن بدل شود. كافیست كه فروشگاه های زنجیره ای دولتی تحت قراردادهایی كه در بازار بین المللی (مشخصاً بازار منطقه آمریکای لاتین) می بندد، تصمیم به وارد كردن رب گوجه فرنگی بگیرد. این به معنای مرگ كارخانه «كائیگا» و تعطیل شدن تعاونی و بیکار شدن چند ده كارگر است. كارخانه كاغذ سازی «این وپال» قبلاً متعلق به بخش خصوصی بود. این كارخانه در اواخر سال ۱۹۹۰ با مشكلات مالی روبرو شد. بین كارگران و حكومت درگیری های حادی به وجود آمد. كارگران این كارخانه به اعتصاب مخالفان حكومت چاوز پیوستند. كارخانه در سال ۲۰۰۴ اعلام ورشكستگی كرد و اخراج ۹۰۰ كارگر آغاز شد. از این تعداد ۳۵۰ نفر ماندند و خواهان در اختیار گرفتن مدیریت كارخانه شدند. آنان تهدید كردند كه اگر حكومت دست روی دست بگذارد، كارخانه را اشغال خواهند كرد. در ژانویه ۲۰۰۵ دولت ۷ میلیون دلار به این كارخانه تزریق كرد و شركت جدیدی تحت مالکیت كارگران تشكيل شد. سهم دولت در ابتدا ۴۹ درصد بود اما الان فقط به طور نمادین يك درصد سهم دارد. این كارخانه به سود دهی رسیده است. البته در اینجا ماجرای رخ داده كه ماهیت طبقاتی مناسبات حاكم بر این كارخانه و دگرذیسی قشری از كارگران كه آن را می چرخانند، آشكار می سازد. اخیراً درگیری هایی در «این وپال» صورت گرفته است. ماجرا از این قرار است كه مدیریت كارخانه دست به استخدام كارگران پیمانی موقت زده است و به آنان اجازه ورود به "تعاونی كارگری" را نمی دهد! یعنی اجازه نمی دهد كه از امتیازات و حق و حقوق افراد تعاونی بهره مند شوند. این هیچ نیست مگر رسمیت بخشیدن به امتیازات قشری قدیمی و "صاحب حق آب و گل" در مقابل كارگران جدید ارزان. شك نكنید كه در

این کارخانه مناسبات کار مزدی برقرار است. سودآوری و انباشت در آنجا به حدی بوده که استخدام نیروی کار جدید را الزام آور کرده است. ارزش اضافه ای که تحت این مناسبات تولید می شود و کارگران پیمانی ارزان مسلما در تولید آن نقش مهمی دارند به جیب چه کسانی سرازیر می شود؟! و بالاخره می رسیم به شرکت کشت و صنعت کاکائو. در اینجا دو تعاونی در ارتباط با هم کار می کنند. یکی تعاونی تولید کاکائو که ۳۶۰۰ کشتگر را در بر می گیرد. دومی تعاونی کارگران که ۹۶ کارگر را شامل می شود. این کارگران در مجمع عمومی شرکت می کنند و در مورد نقشه ها و سیاست های درازمدت کشت و صنعت به بحث می پردازند. از همین گزارش مختصر که توسط هواداران حکومت چاوز تهیه شده بر می آید که آن ۳۶۰۰ کشتگر نقش چندانی در تصمیم گیری ها ندارند و آن ۹۶ نفر در موقعیتی برتر نسبت به آنان قرار گرفته اند. ضمنا اشاره به مباحث جلسات مجمع عمومی نیز خالی از لطف نیست. تهیه کنندگان گزارش به ما می گویند که منظور از بحث بر سر نقشه ها و سیاست های درازمدت کشت و صنعت مثلا در این مورد است که باید شکلات مخصوص شیرینی پزی تولید کرد یا آبنبات و تافی! می بینید که چارچوب "کنترل کارگری" و تصمیم گیری کارگران را تا چه اندازه محدود کرده اند و به سوی چه موضوعاتی جهت داده اند. این را مقایسه کنید با مباحث و جدل های سیاسی و ایدئولوژیکی که در جوامع سوسیالیستی واقعی و در فرایند انقلابات کارگری واقعی درون کمیته های کارخانه و فعالین کنترل کارگری جریان داشت.

تا آنجا که به این نوع از کورپوراتیویسم و تاثیرات سیاسی و ایدئولوژیک آن بر کارگران مربوط می شود، اولین نکته اینست که این سیاست، بخشی از کارگران را به متحد و اهرم فشار جناح حاکم بورژوازی تبدیل کرده است. به علاوه در میان همین کارگران، بخشی را به عنوان قشر ممتاز شکل داده است که از مجرای تعاونی های تولید و توزیع، از استثمار نیروی کار و ارزش اضافه انباشت شده منتفع می شود. یعنی این سیاست به شکاف و انشعاب واقعی در صفوف طبقه کارگر کمک کرده است. از نظر ایدئولوژیک، نتیجه این سیاست هیچ نیست مگر تقویت فردگرایی بورژوایی و منکی بر امتیازات اقتصادی در میان کارگران و دور کردن آنان از مفهوم و منافع طبقه کارگر به مثابه یک کل واحد. این سیاست به جای همبستگی طبقاتی، صدقه دهی و شرکت در کارزارهای "خدمات اجتماعی" را در بین کارگران رواج می دهد. این در حالی است که همزمان ناسیونالیسم و منافع سرمایه خودی نیز در بین کارگران تبلیغ می شود و کمیته های کارگری این مساله را در عقد قراردادهای خود برای تامین مواد اولیه دخالت می دهند. آنها بر مبنای متحدان سیاسی بین المللی بورژوازی حاکم خودی به این یا آن شرکت دولتی و خصوصی امتیاز می دهند و قرارداد می بندند. (۱)

به عنوان نتیجه گیری: شکل های مختلف کورپوراتیویستی که تحت نام کنترل کارگری یا خودگردانی کارگری و در قالب تعاونی های نیمه دولتی یا "کارگری" انجام گرفته، هیچ هدفی جز کنترل بحران اقتصادی - سیاسی و ایجاد مشروعیت سیاسی و پایگاه توده ای برای رژیم های بورژوا ندارد. و هیچ نتیجه ای جز تقویت ایدئولوژی و سیاست بورژوایی در صفوف کارگران، منشعب کردن کارگران به قشر ممتاز و توده تحت استثمار، و فاسد کردن آنان با منفعت طلبی فردگرایانه و افکار ناسیونالیستی به بار نمی آورد.

تصویر رفرمیستی و توهم آفرین از کنترل کارگری

غیر از شکل های مختلف کنترل کارگری در شرایط ساختمان سوسیالیسم و دوران اعتلای انقلابی، و غیر از طرح های کورپوراتیویستی، نوع دیگری از "کنترل کارگری" هم وجود دارد که برخاسته از شرایط کنونی اقتصاد سرمایه داری جهانی است. در عین حال، این نوع از "کنترل کارگری" بی ارتباط با آنچه در شرایط بحران و اعتلای انقلابی پدید می آید و آنچه از اقدامات کورپوراتیویستی نتیجه می شود، نیست.

دردوران گلوبالیزاسیون و بسط اقتصاد نئولیبرالی، سرمایه تهاجم بیرحمانه ای را علیه کارگران و زحمتکشان دنیا به پیش می برد. تهدید فوری بیکاری، بی ثبات شدن مشاغل، ضرور شکستگی و تعطیلی رشته ها و واحدهای تولیدی کم بازده و کم سود، و گسترش فقر و فلاکت و سلب حقوق اولیه کارگران، تصویر تیره و تاری است که در کشورهای مختلف شاهدش هستیم. این وضعیت از يك طرف مقاومت و مبارزات توده های کارگر و زحمتکش را تشدید می کند و به بروز شکل های رزمنده تری از مبارزات کارگری می انجامد، و از طرف دیگر نومیدی و استیصال را هم در صفوف طبقه کارگر دامن می زند. تلاش برای پیدا کردن راه برون رفت از این اوضاع و مشکلاتش تشدید می شود، در عین حال که تلاش برای چنگ انداختن به هر وسیله ای برای تخفیف و تسکین این مشقات نیز افزایش می یابد.

بنابراین ما با يك مساله واقعی تحت عنوان "ابتکار عمل" از پایین برای دست و پنجه نرم کردن با این شرایط روبرو هستیم. این ابتکار عمل ها در شرایط يك اعتلای مبارزاتی و گسترش آگاهی انقلابی می تواند به صورت مبارزات رزمنده و اشغال کارخانه ها و درگیری های پیاپی و در مواردی اعمال کنترل کارگری در واحدهای مختلف بروز پیدا کند؛ در عین حال می تواند به مشارکت جویی های بی سرانجام در طرح های فریبکارانه و امروز به فردای دولت های بورژوازی و سرمایه داران دولتی یا خصوصی بینجامد.

آنچه امروز در بعضی از واحدهای تولیدی غیر مهم و متوسط آرژانتین می گذرد و در جنبش کارگری ایران نیز تبلیغ می شود، عمدتاً حاصل و برآیند همین شرایط است. (۲) نیات حسنه کارگرانی که کمیته های کنترل کارگری را بر پا کرده اند و در این راه موفقیت هایی نیز به دست آورده اند، نمی تواند توهم آفرینی ها، نتیجه گیری های رفرمیستی و آینده بی سرانجامی که در انتظار آنهاست را بیوشاند. نکته ای که در مقالات مربوط به تجربه آرژانتین می بینیم، تقدیس "ابتکار عمل" کارگران و "روح سوسیالیستی" جاری در این اقدامات است. چیزی که گفته نمی شود، دیدگاه حاکم بر این اقدامات است. یعنی این توهم که جمعی از کارگران در گوشه ای از يك نظام سرمایه داری می توانند به میل خود رفتار کنند و مناسباتی "متفاوت" را در جمع خودشان برقرار کنند و به قول معروف "ماست خود را بخورند" مورد نقد قرار نمی گیرد. به علاوه این درك دامن زده می شود که انگار راه رهایی از نظام استثمار و ستم طبقاتی همین است. یعنی کافی است که همین الگو را کارگران در هر واحد تولیدی یا خدماتی دنبال کنند تا نظام موجود عملاً محو شود یا فرو بریزد. ثالثاً از مناسبات تولیدی کماکان موجود در این واحدها تحت کنترل کارگری هیچ گفته نمی شود. یعنی هیچ صحبتی از این نیست که آیا در آنجا کماکان انباشت صورت می گیرد؟ و آیا این انباشت از استخراج ارزش اضافه نتیجه می شود؟ و این ارزش اضافه از کجا می آید؟ در عوض به ما گفته می شود که در برخی از این واحدها، دستمزد همه کارکنان برابر است. و همه تصمیمات در مجمع عمومی گرفته می شود. و همه نمایندگان

انتخابی و قابل عزل هستند. یعنی به ظاهر الگویی از کمون پاریس در مقیاس کوچک ارائه داده می شود. البته در برخی جاها صحبت از نارسایی ها و مشکلات می شود که به مساله تماس ناگزیر این واحدها با بازار و دولت ربط داده می شود. مثلا در خلال بحثها به شکل تلویحی صحبت از ناکامی یا شکست بعضی از این تجربه ها در نتیجه نداشتن قدرت مقاومت در مقابل نیروهای بازار و فشار رقابت بین المللی می شود.

تجربه کمیته های کنترل کارگری و تعاونی های کارگری در آرژانتین در واقع بیان مقاومت از پایین در مقابل فشار خرد کننده سرمایه داری بر کارگران در دوران حاضر است؛ در عین حال که اقدامی توهم آفرین برای کارگران درگیر این کمیته ها یا تعاونی ها و البته کسانی که "آواز دهل را از دور می شنوند" هم هست. این کمیته ها چه بخواهند چه نخواهند مجبور به ارتباط با نهادها و سیاست های دولت سرمایه دار هستند. اینکه دولت آنها را تحمل می کند و در زمینه هایی مانند وام و اعتبار یا کمک به توزیع محصولات، تسهیلاتی در اختیارشان قرار می دهد، نشانه نقش کاملا فرعی این واحدها در سوخت و ساز سیستم موجود است.

این را هم باید دید که دولت آرژانتین به این "همزیستی" با ابتکارات توده ای به عنوان روش کنترل بحران و سازش اجتماعی هم نگاه می کند. به قول معروف اینطور به قضیه نگاه می کند که "کارگران را سرکار گذاشته ایم". در عین حال، اگر دولت در جایی احساس کرد که کنترل کارگری دارد پایش را از گلیمش درازتر می کند و یا پوشش و اهرمی برای فعالیت های جریانات ضد سیستم و انقلابی شده است، با پنبه یا تیغ سرش را می برد.

نتیجه عملی این اقدامات در بهترین حالت اینست که تعدادی از کارگران فعلا از گرسنگی نمیرند و کارشان را از دست ندهند. البته این يك نگرش اصلاح طلبانه به مساله استثمار و ستم طبقاتی است که استفاده از قرص مسکن را برای بهبود موقتی و گذرا به جراحی اساسی ترجیح می دهد. در این تجربه نیز کارگران با روحیه و ایدئولوژی همبستگی طبقاتی کارگران (به مثابه يك طبقه واحد) تربیت نمی شوند بلکه این روحیه در آنان تقویت می شود که باید گلیم کارخانه خود را از آب بیرون کشید. به علاوه واقعیت نابرابری و شکل گیری شکاف طبقاتی در جریان کنترل و سازماندهی يك واحد اقتصادی که به هر حال از قوانین بازار سرمایه داری پیروی می کند و با انباشت و استثمار سرمایه داری ادامه حیات می دهد، در پرده می ماند. برگزاری مجمع عمومی و یا پرداخت دستمزدهای یکسان نمی تواند راه نابرابری ها را ببندد. دستمزد یکسان به کارگرانی که در شرایط نابرابر زندگی می کنند، خود تولید کننده نابرابری است. تصمیم گیری های مجمع عمومی نمی تواند نقش بخش کوچکتري از کارگران این واحدها که به علت توانایی ها و مهارت های خود به ناگزیر در موقعیت بالاتری در اداره امور و تنظیم مناسبات با بازار و دولت قرار می گیرند را عوض کند. این يك زمینه واقعی برای قرار گرفتن در يك موقعیت ممتاز اقتصادی و اجتماعی، و تبدیل شدن به "قشر بورژوا زده کارگری" و استفاده اختصاصی از ارزش اضافه انباشت شده است.

گرایشاتی که مبلغ تجربه کنترل کارگری در آرژانتین هستند در اساس نومیدي و استیصال در مقابل شرایط کنونی را بازتاب می دهند و این ایده که طبقه کارگر می تواند يك انقلاب اجتماعی را سازماندهی کند و در گام اول قدرت سیاسی را به روش ها و ابزار انقلابی به چنگ بیاورد را کنار می گذارند. این دیدگاه، بسیار به دیدگاه جریان های آنارشیستی سابقا انقلابی و ضد سیستم در کشورهای غربی که بعد از فروکش امواج انقلابی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نوامید و منفعل شدند و به راه های رفرمیستی "کمون سازی" و ایجاد واحدهای "خود مختار" آموزشی و تولیدی کوچک

و ایجاد آشپزخانه های عمومی و مراکز زندگی مشترك در دل شهرهای بزرگ روی آوردند، نزدیک است. در موارد گوناگون، دولت های امپریالیستی بعد از چند سال جنگ و گریز و حتی درگیری های خیابانی، آنان را تحمل کرد و حتی در چارچوب فعالیت شهرداری ها و شوراهای شهر، این مراکز را قانونمند و صاحب حق و حقوق کرد. و در مواردی که این مراکز به پوشش و محملی برای فعالیت جریانات ضد سیستم تبدیل شد نیز با هجوم پلیسی و سرکوب آنها را برچید.

به عنوان نتیجه گیری: تجربه آرژانتین برخلاف بحث های اعمال کنترل کارگری در شرایط اعتلای انقلابی اساسا متکی بر، و برخاسته از جنبش رزمنده کارگری و به راه افتادن جنبش اشغال کارخانه ها به صورتی که در جریان بحران های انقلابی دیده ایم نیست. جریانات انقلابی پشت این حرکت قرار ندارند و به نظر می آید که محمل فعالیت و تبلیغات جریانات رفرمیست است. تضاد میان حرکت از پایین که بیان مقاومت توده های کارگر است و حرکت از بالا که بیان رفرمیسم و سازشکاری جریانات آگاه طبقاتی و بخشی از کارگران در مقابل دولت و نظام سرمایه داری است در این تجربه جریان دارد و خصلت موقت و گذرای این شکل از کنترل کارگری را تشدید می کند.

يك تجربه حیرت انگیز در جنبش کارگری ایران!

تنها تجربه ای که در دوره حاضر در ایران شاهدش هستیم و با الگوی "کنترل کارگری" در آرژانتین و البته با تعاونی های کارگری در ونزوئلا شباهت هایی دارد در کارخانه چینی گیلان سابق که حالا "شرکت تعاونی چند منظوره چینی" نام گرفته، اتفاق افتاده است. ما با این تجربه از طریق دو گزارش (اولی به امضای اتحاد کمیته های کارگری و دومی در نشریه کارگر) و يك مصاحبه (از بولتن شماره يك شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری) آشنا شده ایم. بنابراین کم و کیف این تجربه را در حدی که در این منابع آمده، می شناسیم. البته نکات نامفهوم و مبهم در آنها کم نیست. با وجود این، لازم دیدیم که در مورد این تجربه بحث کنیم. خصوصا اینکه اتحاد کمیته های کارگری در انتهای گزارش خود نوشته:

"البته واگذاری سهام کارخانه به کارگران از موارد بسیار استثنایی و قابل تعمق در جریان ورشکستگی کارخانجات است

که عملکرد کارگران چینی سازی گیلان، همواره بعنوان يك سرمشق می تواند مورد نظر قرار گیرد." (تاکید از ما)

موضوع اینست که کارخانه ای صادره شده در دوران انقلاب که تحت مالکیت دولتی قرار گرفته بعد از ۱۰ تا ۱۲ سال ظاهرا دچار ضرردهی می شود. حسابرسان این کارخانه چینی سازی را که تحت نظارت وزارت صنایع بوده در ردیف کارخانجات ورشکسته قرار می دهد. اما ظاهرا مسئولین مربوطه متوجه می شوند که این ورشکستگی اسمی است و کارخانه از سوددهی لازم برخوردار است. چرا که در طول سالهای متمادی قادر به پرداخت حقوق و مطالبات کارگران و غیره بوده است. بنابراین به حراج گذاشتن کارخانه به تعویق می افتد. ولی به علت سوء مدیریت، در سال ۱۳۷۹ شرایط حاد و بحرانی می شود. دولت به سرمایه دار اصلی کارخانه که لنگرانی نام دارد مراجعه می کند تا دوباره کارخانه را در اختیار بگیرد. این حرکت در شرایطی صورت می گیرد که کارخانه چند میلیارد تومان بدهی بالا آورده است. چند ماهی که از حضور لنگرانی می گذرد، بدهی های کارخانه باز هم بالاتر می رود تا آنجا که او

نمی تواند از پس مطالبات کارگران و بقیه هزینه های جاری کارخانه برآید. پس دوباره کارخانه را به دولت می سپارد. پرداخت دستمزد کارگران ۸ ماه به تعویق می افتد و عیدی سال ۱۳۸۱ هم به آنان پرداخت نمی شود. در دی ماه همان سال کارخانه اعلام ورشکستگی می کند و تعطیل می شود. پرسنل نیز برای گرفتن حق بیکاری به اداره تامین اجتماعی معرفی می شوند. کارخانه را به مزایده می گذارند. آخرین رقم از مرز يك میلیارد و سیصد هزار تومان فراتر نمی رود ولی کسی آن را نمی خرد. این در حالی است که فقط طلب کارگران از کارخانه بالغ بر دو میلیارد و هفتصد هزار تومان بود. کل اطلاعاتی که در بالا ذکر کردیم از گزارش اتحاد کمیته های کارگری (بدون تاریخ) استخراج شده است. در اینجا گزارش به ما می گوید که:

"در نتیجه کارگران به این باور رسیدند که می بایست کارخانه را هر چه سریعتر از چنگ اداره تصفیه خارج کنند و به صورت يك تعاونی عام به زیر پوشش خود درآورند. که در نتیجه تلاش جمعی و نمایندگان فعالشان، طی رایزنی های بسیار که با مراکز مختلف بعمل آوردند، تصمیم گرفته شد که... با موافقت نهایی و دریافت وام... مالکیت کارخانه بطور کامل و شش دانگ در قالب سهام از بابت مطالبات به کارگران واگذار شود تا شرکت به صورت تعاونی راه اندازی شود. که با طی این مراحل، بیش از ۹۰ درصد مشکلات اولیه در جهت باز پس گیری کارخانه حل شد. و کارخانه با همت و تلاش کارگران بازسازی، ترمیم، و از اول خرداد سوت آن بصدا درآمد. و این يك حرکت مهم و بسیار اساسی بوده است که فقط در سایه انسجام و صبوری و خویشتنداری کارگران به بار نشست که نقش فعالان و نمایندگان، قابل تحسین می باشد."

ما مخصوصا نکات این گزارش را به تفصیل نقل کردیم تا گرایش و روحیه نویسندگان گزارش فوق را بهتر بفهمید. رك بگوئیم، انداختن تیری در تاریکی یا تلاشی که "برای زنده کردن دستمزدهای ملاحور شده" صورت گرفته به عنوان "يك حرکت مهم و بسیار اساسی" که حاصل "انسجام و صبوری" کارگران و نقش تحسین برانگیز فعالان و نمایندگان است معرفی شده است. و همانطور که بالاتر نقل کردیم، این حرکتی است که "همواره بعنوان يك سرمشق می تواند مورد نظر قرار گیرد." این را می گویند رفرمیسم ناب در جنبش کارگری. این را می گویند فرموله کردن يك حرکت مستاصلانه به عنوان يك راه حل مبارزاتی. این را می گویند بازی کردن در میدان سرمایه داری و با قواعد سرمایه داری، و سرگرم کردن جمعی از کارگران با این بازی بی سرانجام. البته از کسی که پایش می لغزد و وارد این بازی می شود می توان انتظار داشت که رفته رفته به زبان سرمایه داری سخن بگوید و مسائل و معضلات را با متر و ترازوی سرمایه داری بسنجد. مثلا در جایی از همین گزارش که به سوء مدیریت دولتی پرداخته چنین می خوانیم:

"سوء مدیریت دولتی در این کارخانه بیداد می کرد. جذب بی رویه کارگران، افزایش قسمت های دستی ریخته گری ها، افزایش پرسنل امور اداری و در يك کلام کارخانه ای که نهایتا ظرفیت ۲۰۰ پرسنل را داشته است، تا مرز ۵۳۶ کارگر افزایش یافته بود." (تاکید از ما)

نمی دانیم باید اظهار تعجب کنیم یا تاسف. يك تشکل کارگری متشکل از کسانی که خود را فعال آگاه جنبش کارگری می دانند به مدیریت دولتی خرده می گیرد که بی رویه کارگر استخدام کرده است و تعداد زیاد کارگر باعث ضرردهی کارخانه شده است! کسی که اینطور به مساله و به شیوه سازماندهی کارگران در تولید نگاه می کند اگر

دراس این کارخانه بنشیند، آیا سیاست تعدیل را پیش خواهد برد و پرچمدار کاهش نیروی کار (به شکل اخراج یا بازخرید) نخواهد شد؟ آیا اصلا به فکرش هم خطور می کند که حتی در همان واحد تولیدی محدود هم باید به دنبال ابتکاری باشد که هیچ کارگری اخراج نشود؟ مثلا با تغییر در تقسیم کار، کاهش ساعات کار برای هر نفر، ایجاد مشاغل جدید و امثالهم. نگاه و منطق گزارش در این زمینه، کاملا سرمایه دارانه است. همین مساله را در زبان و موضع سیاسی گزارش دوم (منتشره در نشریه کارگر) هم مشاهده می کنیم.

این گزارش با شرح تجمع کارگران این کارخانه در سال ۱۳۸۱ برای گرفتن دستمزد معوقه خود که در برابر استانداردی گیلان انجام شد آغاز می شود. تجمع با ضرب و شتم کارگران توسط نیروی انتظامی و بازداشت سه روزه ۸ نفر از کارگران به پایان می رسد. گزارش به ما می گوید که تعداد کارگران به ۲۷۰ نفر کاهش یافته که ۶۰ نفرشان در انتظار بازنشستگی اند و ۵۰ نفر هم کارگر موقت هستند. سپس شرح کاملی از میزان مبالغی که تاکنون کارگران دریافت کردند و طلب هایی که دارند ارائه شده است. در اینجا اما، صحبت از فردی به نام سهرابی می شود که در گزارش قبلی نشانی از او نبود. این فرد، "**خریدار فعلی کارخانه**" است. گزارش هیچ اشاره ای به مناسبات این فرد با تعاونی کارگران نمی کند. مساله مالکیت کارخانه چه شده است؟ آیا کارگران یا تعاونی کارگران با او در مالکیت شریک شده اند؟ نویسندگان گزارش که گویی از ناروشتی کارگران در مورد این مساله باخبرند در بخش پایانی، اطمینان می دهند که:

"در حال حاضر کارگران مدیریت کارخانه را به دست گرفته اند و سه تن از آن ها به عنوان هیئت مدیره انتخاب شدند.... يك نفر از کارگران فعلا از نظر حقوقی به عنوان مدیر عامل کارخانه تعیین گردیده که این انتخاب از جانب هیئت مدیره منتخب کارگران صورت گرفت."

تا اینجا به نظر می آید که تعداد شرکت کنندگان در بازی سرمایه داری را به حداقل رسانده اند. عنوان ها و مقام ها را نیز به تقلید از بازیگران اصلی انتخاب کرده اند. حتی نیازی به این ندیده اند که به شیوه آرژانتینی یا ونزوئلایی از برگ ساتر "مجمع عمومی" استفاده کنند. شاید حساب این را می کنند که اگر صحبت از مجمع عمومی به میان بیاید، دولت و "خریدار فعلی" آنان را دیگر بازی ندهند. از این گزارش چیزی که اصلا نمی شود فهمید طرز فکر کارگران و سطح آگاهی و مبارزه آنهاست. گزارش به جای پرداختن به این موضوعات "بی اهمیت"، ما را با ارقام بدهی ها و طلب ها، رقم پیشنهادی برای عودت سند، و موضوعات "تعیین کننده" ای مثل تسویه حساب کامل و تسویه حساب موقت و وجه الضمان آشنا می کند! این حرفها حتی رنگ و بوی منشی های تریدیونیون را هم ندارد. این بیشتر به دغدغه های حسابرسان و بازرسان مالی نزدیک است. اما زشت ترین نکته گزارش از نظر سیاسی آنجاست که:

"در اوایل مهرماه نشستی با حضور يك نفر از هیئت مدیره، نماینده مردم رشت و وزیر تعاون انجام گرفت." (تاکید از ما)

می بینید هنوز نه به دار است و نه به بار، زبانشان دیپلماتیک شده است! فردی که نماینده مجلس دولت سرمایه دار است ناگهان "نماینده مردم" خوانده می شود تا بتوان با او در جلسات راحت تر چانه زنی و یارگیری کرد. این هم شکلی از همان طناب پوسیده "سه جانبه گرایی" (۲) قلبی است که دو نماینده دولت سرمایه دار را از هم تفکیک می کند تا

معامله با تعاونی کارخانه بهتر جوش بخورد. البته با این نگرش واقعا جای سوال دارد که نمایندگان تعاونی در این معامله را باید نماینده کارگران دانست یا سرمایه دار؟ مثلا همان آقای سهرابی که نقشش در این ماجرا نامعلوم است. با چنین تفکر و عملی، تبدیل نمایندگان تعاونی به "بوروکرات های کارگری" صاحب امتیاز و جدا شده از منافع کارگران (حتی در محدوده کارگران همان کارخانه) دور از تصور نیست.

و بالاخره می رسیم به مصاحبه ای که آقای بهروز خباز با یکی از فعالین کارگری شاغل در کارخانه چینی گیلان انجام داده و در بولتن شماره يك شورای همکاری منتشر شده است. نکات جدیدی که در حرفهای این فعال کارگری آمده حاکی از آن است که آینده کارخانه و تعاونی کارگری نامشخص تر از آن است که قبلا تصور می شد. او می گوید:

"بدیهی است که اگر وامی به کارگران جهت اداره کارخانه پرداخت نشود، قادر به اداره کارخانه نبوده و به ناچار دوباره شاهد چوب حراج زدن به کارخانه خواهند بود...."

شاید این موقعیت مدت طولانی نتواند تداوم یابد.... مشکلات فرایند تولید و توزیع و عدم نقدینگی مناسب کارگران را ناچار خواهد کرد که دوباره تن به فروش کارخانه بدهند."

با وجود این، دوست ما تلاش می کند جوانب مثبت و دستاوردهای این اقدام را به خوانندگان مصاحبه عرضه کند. به گفته او:

"با تمام مشکلاتی که گریبان گیر کارگران می باشد، این اقدام يك گام بسیار اساسی به جلو و تجربه کم نظیری می باشد... در همین مدت علاوه بر کسب تجربه امتیازاتی نیز برای کارگران کسب شده است.... همین قدر که از نقطه (الف) به نقطه (ب) حرکت کرده تجربه اداره کارخانه را به دست آورده و به پاره ای از مطالبات خود نیز جامه عمل پوشانده اند... قدم بسیار مهمی بوده"

ولی ما از این حرفها متوجه نمی شویم که چه مناسباتی میان دولت، سرمایه دار خصوصی مالک کارخانه و هیئت مدیره تعاونی کارگران برقرار است و جایگاه هر يك در تولید و توزیع محصول و تقسیم یا تصاحب سود کارخانه و انباشت سرمایه چیست؟ تنها چیزی که می فهمیم اینست که با این اقدام جلوی تعطیل شدن قطعی کارخانه و بیکار شدن کارگران گرفته شده است و کارخانه فعلا در حال تولید است. اما این نتیجه فوری نمی تواند در ارزیابی ما از تجربه چینی سازی گیلان، جایگاه درجه اول داشته باشد. مهم نگرش پشت این عمل و نتایج ایدئولوژیک - سیاسی و عملی درازمدتی است که برای کارگران درگیر در آن کارخانه و همه کسانی که این اقدام برایشان به عنوان يك سرمشق و يك حرکت بسیار مهم و اساسی تبلیغ می شود، و افرادی که مبلغ این تجربه هستند، به بار می آورد. نمونه های کوچک اما هشدار دهنده ای از این مساله را می توان در همین مصاحبه پیدا کرد. مثلا اینکه فعال کارگری ما در سراسر صحبت هایش حتی يك بار هم کلمه استثمار یا کار مزدی را به کار نمی برد! انگار اصلا چنین چیزی مطرح نیست و به موضوع مبارزه روز کارگران ربطی ندارد. یا اینکه از حرفهایش در می یابیم، در حال حاضر بحثی که در بین کارگران در جریان است در مورد امکان اداره و یا فروش کارخانه است. واقعا جای سوال دارد که فعالین کارگری

شاغل در این کارخانه، همان ها که قرار بود نقشی تحسین برانگیز بازی کنند، غیر از موضوع اداره و یا فروش کارخانه، لازم و ممکن نمی بینند که هیچ بحث و موضوع مبارزاتی دیگری را به میان کارگران ببرند. و یا مهم نمی بینند که دیگر حرفها و دغدغه های کارگران را بشنوند و بفهمند و در مصاحبه هایشان به بقیه فعالین کارگری و کارگران مبارز منتقل کنند؟ و يك نمونه كوچك ديگر. از زبان فعال کارگری می شنویم که:

"در حال حاضر خریداری حاضر شده مبالغی را در اختیار هیئت گرداننده بگذارد و آمادگی خود را جهت خرید کارخانه و پرداخت مطالبات کارگری اعم از سنوات و بدهی ها را اعلام کرده است..... خواسته دیگری که می تواند مد نظر باشد حفظ بخشی از سهام کارخانه و شريك شدن با خریدار جدید است." (تاکید از ما)

کمی دقت به ما نشان می دهد که منظور فعال کارگری از "خریدار" همان سرمایه دار است! کافی است به جای کلمه خریدار همان سرمایه دار را در متن بگذارید و دوباره جملات بالا را بخوانید و ببینید چه احساسی به شما دست می دهد: "در حال حاضر يك سرمایه دار حاضر شده مبالغی را در اختیار ما بگذارد.... خواسته دیگری که می تواند مد نظر باشد... شريك شدن با سرمایه دار جدید است!" دیگر قضاوت با خواننده است که این جملات فعال کارگری را نتیجه همنشینی با سرمایه داران بدانند یا نشانه معذب بودن از بیان يك واقعیت تلخ: همراهی با سرمایه داری.

به عنوان نتیجه گیری: تجربه چینی گیلان اگر چه با اقدامی از نوع آرژانتینی در عکس العمل به خطر بیکاری و از دست رفتن حقوق معوقه آغاز می شود اما سریعاً از همان ابتدا با ایده های رفرمیستی و کورپوراتیویستی پیوند می خورد. از دو حالت خارج نیست، یا این کارخانه در چارچوب شرایط کنونی پتانسیل سود دهی و ادامه کار دارد، یا این که چنین نیست و بعد از يك دوره فعالیت به بن بست خواهد رسید و ورشکسته خواهد شد. در هر دو حالت، کارگران این کارخانه از نظر ایدئولوژیک و سیاسی چیزهای مهمی از دست می دهند. این اقدام، ادامه و نتیجه منطقی يك مبارزه رزمنده کارگری نیست. مثلاً اینگونه نیست که کارگران چینی سازی گیلان در پی اشغال کارخانه و درگیری با مقامات وزارت کار یا صنایع به شکلی از کنترل کارگری در شرایط عقب نشینی بورژوازی و دولت سرمایه دار دست یافته باشند. پایه این حرکت به سرعت از زنده کردن دستمزدهای معوقه به سودآور کردن کارخانه تغییر می کند. اینجاست که دیگر پای منطق سود و ملزومات انباشت به میان می آید. قرار نیست که يك چینی سازی سوسیالیستی تحت کنترل کارگری ساخته شود؛ بلکه باید تولید سود کرد تا کارخانه تعطیل نشود و کارگران همچنان سر کار بمانند. باید از خود سوال کنیم که آیا این تفکر و عمل می تواند سرمشقی برای جنبش کارگری ایران باشد؟ بدون شك تمایل به رفرمیسم و اکونومیسم، و نومییدی نسبت به امکان وقوع انقلاب اجتماعی و ضرورت سازماندهی و رهبری آن، زمینه ساز شکل گیری چنین تفکر و عملی است.

راه کدام است: تلاش در راه ایجاد تعاونی کارگری؟ یا مبارزه پیگیر، متشکل و متنوع طبقاتی؟

جنبش کارگری در ایران با شرایط فلاکت و فشارهای اقتصادی، به تعویق افتادن دستمزدها، تعدیل نیروی کار و تعطیل کارخانه ها، و تهدید به اخراج و بیکاری دست به گریبان است. استثمار و ستم اقتصادی بر کارگران با

محرومیت های اجتماعی و سرکوب سیاسی تکمیل می شود. دولت سرمایه دار در شراکت و همدستی با سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های بزرگ خصوصی - دولتی، وضع غیر قابل تحملی را برای طبقه کارگر و توده های ستمدیده ایجاد کرده اند. همراه با سرکوب طبقاتی، طبقه کارگر در کنار اکثریت جامعه از ستم مذهبی و ملی و جنسیتی نیز رنج می برد؛ صفوفش زیر بار این ستم های چند گانه می شکند و متفرق می شود. این شرایط عینی، موانعی جدی در راه مبارزه متحد و متشکل توده های کارگر ایجاد کرده است. اگر فعالان آگاه جنبش کارگری به دنبال بر طرف کردن این موانع نباشند و از نظر ذهنی توده های کارگر را مسلح نکنند، جنبش کارگری در يك دور باطل خواهد چرخید. جنبش خودانگیخته کارگری تا حد و سطح معینی می تواند در مسیر مقاومت متشکل در برابر تهاجمات سرمایه و دولت سرمایه دار پیشروی کند. اما برای کسب موفقیت و تثبیت دستاوردها و پیشروی اساسی در این راه، فعالان آگاه باید به ارائه سیاست و نقشه مبارزاتی درازمدت و پیگیر دست بزنند و نقشی برجسته و حیاتی در تکامل جنبش کارگری بازی کنند.

بنابراین روی سخن ما در اینجا با فعالان جنبش کارگری است و نه با پدیده بی شکل و متغیری به نام جنبش خودانگیخته کارگری یا توده های کارگر به صورت عام. هر مبارز آگاه در جنبش کارگری که هدف رهایی طبقه کارگر از استثمار و ساختن جامعه و دنیایی نو و متفاوت را جستجو می کند باید دو چیز را درست تشخیص دهد. یکم، نقش و رسالت خود به مثابه عنصر آگاه که می تواند در تغییر شرایط عینی نقش موثر بازی کند. و این از بیخ و بن متفاوت است با ایفای نقش يك مددکار اجتماعی، يك مشاور حقوقی و یا يك عضو بنیادهای خیریه غیر حکومتی. دامنه دید، برنامه ریزی و ابتکار عمل يك فعال آگاه جنبش کارگری باید بسیار فراتر و کیفیتا متفاوت تر از پیش گذاشتن طرح های موقتی و از امروز به فردا برای حل مشکلات مالی و رفاهی روز کارگران باشد. دوم، باید اوضاع جامعه و روندهای متناقضی که در بطن آن می گذرد را درک کند و این موضوع را در برنامه ریزی های مبارزاتی و ترسیم اهداف کوتاه مدت و میان مدت مبارزه دخالت دهد. تشخیص صحیح شرایط قدرت حاکم و بحران ها و درگیری هایش، تشخیص صحیح دوری یا نزدیکی شکل گیری بحران و اعتلای انقلابی در کل جامعه، تشخیص صحیح تاکتیک های سرکوب و یا فریب و تطمیع از سوی طبقه حاکم و نهادهای کارفرمایی، همگی در این چارچوب می گنجند. اما بخش های مختلف جنبش کارگری و مبارزات گوناگونی که در آن جاری است، به يك شکل و با دامنه و حدت و شدتی یکسان به ظهور نمی رسند. این جنبش نیز مانند بقیه جنبش های طبقاتی و اجتماعی، ناموزون به پیش می رود. بنابراین فعالان آگاه جنبش کارگری باید از سطح و درجه و ظرفیت هر مبارزه معین، و روحیه و خصوصیات و تحولات ذهنی کارگران درگیر در آن مبارزه، درک صحیحی داشته باشند. بدون چنین درکی نمی توان صحبت از ارائه يك برنامه مبارزاتی صحیح و پیشرو کرد که واقعا به تکامل جنبش کارگری و تکامل اتحاد و تشکل آن کارگران کمک کند؛ عقب تر از تمایلات و ظرفیت های آنان نباشد؛ و بیراهه های اصلاح طلبانه و خرافی و فریبکارانه سرمایه داری را در ذهن آنان تقویت نکند.

ما معتقدیم که به دنبال طرح ایجاد “تعاونی کارگری” در مشارکت با سرمایه دار خصوصی و یا با اتکاء به کمک دولت راه افتادن، نه به درد دنیای کارگران می خورد و نه آخرت آنان! یعنی نه معضلات روز کارگران را به معنایی واقعی و پایدار حل می کند و نه در خدمت اهداف درازمدت طبقه کارگر و کسب رهایی کل طبقه قرار می گیرد.

شرکت در این گونه طرح ها، ایده مشارکت (همراهی و سازش) با طبقه و دولت سرمایه دار را تقویت می کند؛ ترجیح دادن منافع فرد کارگر به منافع جمع کارگران و توجه به منافع جمعی از کارگران به جای منافع طبقه کارگر را تقویت می کند. و مثل روز روشن است که اگر یکی دو تا از این تعاونی ها استثنائاً و در چارچوب طرح ها و اهداف دولت سرمایه دار، کارشان بگیرد و به رونق تولید و سودآوری برسند، در آنجا حتماً يك قشر ممتاز از بین کارگران شکل می گیرد که به شريك درجه دوم کارفرمای اصلی و یا دولت تبدیل می شود و از منافع طبقه استثمارگر پیروی می کند.

ما معتقدیم که ممکنست در جریان مبارزات رزمنده کارگری در بعضی از واحدهای تولیدی، کار به اشغال کارخانه و بیرون کردن کارفرمایان دولتی یا خصوصی (و یا نمایندگان سرمایه خارجی) بکشد. اینکه چنین مبارزاتی چگونه و تحت چه شرایطی می تواند به طرح کنترل کارگری بینجامد از آنچه تاکنون تجربیات تاریخی در ایران و دنیا به ما نشان داده جدا نیست. دو حالت دارد: یا این مبارزات همزمان با شکل گیری بحران و اعتلای انقلابی و از هم گسیختگی و ضعف کیفی دولت سرمایه دار اتفاق می افتد، که در این صورت امکان واقعی کنترل تولید و توزیع در سطح آن کارخانه به وجود خواهد آمد. و یا اینکه، شرایط اعتلای انقلابی در کل جامعه کماکان شکل نگرفته باشد. در حالت دوم، باید حرکت رزمنده اشغال کارخانه را به طرح خواسته های دیگری پیوند زد که اتحاد و تشکل توده کارگران را بالاتر ببرد و موقعیت مساعدتری را برای ادامه جنبش آنان تثبیت کند. مثلاً یکی از این خواسته ها در شرایط کنونی می تواند حق ایجاد تشکل های متنوع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کارگری مستقل از دولت باشد. می تواند ممنوعیت اخراج و بازخرید کارگران شاغل باشد. می تواند خواست رسمی شدن کلیه کارگران آن کارخانه باشد. می تواند حق اعتصاب باشد (که متأسفانه در مبارزات جاری کارگران، خیلی کم این خواست مهم مطرح می شود). می تواند خواست آزادی فعالان جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی (نظیر زنان، دانشجویان، معلمان و...) باشد که همیشه می توان تعدادی از آنان را در زندان ها یافت. می تواند پیش گذاشتن خواسته های اساسی این جنبشها و اعلام حمایت و همبستگی با آنها باشد. می تواند خواست انحلال نهادهای "کارگری" وابسته و فرمایشی و برچیدن نهادهای سرکوبگر از صحن کارخانه باشد. وظیفه فعالان آگاه جنبش کارگری اینست که در آن شرایط، خواسته هایی را مطرح و فراگیر کنند که نه فقط با روحیه مبارزه جویانه و رزمنده کارگران درگیر در آن نبرد خوانایی داشته باشد، بلکه بتواند به ایجاد شرایطی کمک کند که در آن مبارزه بر سر خواسته های فوری کارگران را نیز بتوان موفق تر و موثرتر به پیش برد.

ما معتقدیم که سیاست های رفرمیستی و اکونومیستی، به جای پیشروی کردن و قوی تر شدن، جنبش کارگری را گام به گام عقب می نشاند و روحیه انفعال و نومیدی را میان توده کارگران گسترش می دهد. این عقب نشینی و انفعال است که بخشی از کارگران را به دنباله روی از طرح های کورپوراتیویستی و عوامفریبانه طبقه و دولت سرمایه دار می کشاند و بیراهه "سه جانبه گرایی" را در جنبش کارگری تقویت می کند.

ما معتقدیم که ایده کنترل کارگری را می توان و باید از هم اکنون در میان کارگران در پیوند با دورنمای انقلاب اجتماعی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر ترویج داد؛ می توان و باید کنترل کارگری را در ادامه و به مثابه نتیجه چنان انقلاب و تحولی معنا کرد و به توده های کارگر نشان داد که این حرکت می تواند یکی از گام های

متنوعی باشد که طبقه ما بعد از انقلاب، در مسیر طولانی اداره ی همه امور جامعه به پیش برخواهد داشت. ما معتقدیم که امروز باید ماهیت ضد کارگری و سرمایه دارانه آنچه تحت عنوان "کنترل کارگری" و "مشارکت کارگری" از سوی بخش هایی از بورژوازی بین المللی تبلیغ می شود و به اجراء در می آید را به کارگران و توده های زحمتکش نشان داد و به آنان گفت:

" تا زمانی که مردم نیاموزند که باید در پس همه جملات اخلاقی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی، منافع این یا آن طبقه را جستجو کنند همواره قربانیان نادان فریب و خودفربیی بوده و خواهند بود. هواداران اصلاح و بهبود تا زمانی که نفهمند تمامی نهادهای کهنه، هر قدر هم که زمخت و پوسیده به نظر برسند توسط نیروهای این یا آن طبقه حاکم پاسداری می شوند، فریب مدافعان نظم کهنه را خواهند خورد." (۴)

فردا از آن طبقه ی کارگر است

جمعی از فعالین کارگری «JAFK»

دی ۱۳۸۶

E-mail: kargaran_fa@yahoo.com

*- ارسال به سایتهای کارگری، دانشجویی، زنان، سیاسی خبری

یادداشتها:

- ۱) لازم است اشاره کنیم که دنباله روی از سیاست های کورپوراتیویستی بورژوازی به جایی رسیده که برخی حتی طرح های " تعاونی کارگری" که اینک از سوی دولت های امپریالیستی در کشورهای نظیر اسپانیا و ایتالیا و فرانسه به اجراء درآمده است را تحت عنوان کنترل کارگری تبلیغ می کنند. رجوع کنید به مقاله "در آرژانتین، اسپانیا، فرانسه، ایتالیا، ... کارگران اداره شرکتها را به دست می گیرند" (سسیل رمبو _ لوموند دیپلماتیک، دسامبر ۲۰۰۷)
- ۲) برای آشنایی با تجربه کنترل کارگری در آرژانتین می توانید به گزارش هایی که بهرام قدیمی در این زمینه تهیه کرده و نیز مقالات پیاپی ناصر اصغری رجوع کنید. آدرس این مقالات را در اینترنت می توانید با ماشین جستجوی گوگل به فارسی به راحتی پیدا کنید.
- ۳) برای اطلاع بیشتر از نظرات مار جوع کنید به مقاله «طناب پوسیده "سه جانبه گرایی"، جمعی از فعالین کارگری (تاریخ ۱۲ مهر ۱۳۸۶)
- ۴) "سه منبع و سه جزء مارکسیسم" - منتخب آثار لنین منبع پیشنهادی: "اشکال جنبش طبقه کارگر" (لنین _ گزیده مقالات درباره مسائل جنبش کارگری (۱) _ نشرگزیده، تهران خرداد ۱۳۶۰)